

تحلیلی بر تأثیرات متقابل هویت فرهنگی و تغییرات جامعه

مهرداد نورائی*

چکیده

فرهنگ، به سبب پویایی ذاتی، جوهر و اساس تجربیات تازه‌ای است که آرام‌آرام در حافظه جمعی نقش می‌بندد و تغییر آن به نحوی است که پدیدآمدن هر ذهنیت جدید به معنی فراموش کردن پیشینه آن نیست. این ویژگی از فرهنگ مجموعه‌ای می‌سازد که، در گذر از گذشته به سوی آینده، پیوسته به غنای آن افزوده می‌شود و ریشه سرزمین عمیق‌تری به دست می‌آورد. در برشمردن خصلت‌های فرهنگ لازم است، بیش از هر چیز، به نقش هماهنگ‌کننده آن اشاره شود که از طریق آن برای فرد اجتماعی امکان پیوند با محیط فراهم می‌شود. در این معنا «محیط» به حیطه پیرامونی فرد محدود نمی‌شود بلکه، به طور وسیع‌تر، رابطه با دیگر فرهنگ‌ها را نیز دربر می‌گیرد. از این رو، همجواری فرهنگ‌ها، به علت وجود تعامل میان آن‌ها، برای جوامع تنش‌زا نیست و از منظر هویت فرهنگی بحران پدید نمی‌آورد، بلکه تأثیرگذاری یک‌سویه ارزش‌های بیگانه، به‌ویژه از طریق گسترش ارتباطات رسانه‌ای که با جداسازی زمان و مکان از یک‌دیگر همراه است، می‌تواند از نظر هویت فرهنگی زمینه‌ساز بحران باشد.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، هویت، پویایی فرهنگی، هویت جمعی، هویت فرهنگی، تغییر اجتماعی.

۱. مقدمه

آنچه از طریق خانواده انتقال می‌یابد فرد را به گذشته‌ای دور، گاهی واقعی و گاهی تخیلی، پیوند می‌دهد. انتقال ارزش‌ها از این راه ذهنیتی واحد را در جامعه رشد می‌دهد و

* دانشیار پژوهشکده علوم اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی mehرداد@ihcs.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۴

واضح است که هر مجموعه ارزشی، به واسطه ویژگی‌های خود، مقابل دیگر مجموعه‌های ارزشی قرار می‌گیرد و این‌گونه تفاوت رفتاری در جوامع پدید می‌آید؛ زیرا نظام ارزشی، در هر جامعه، الگوی رفتاری خاصی را پدید می‌آورد که زیربنای رفتار کثیری از افراد جامعه می‌شود.

مطرح کردن فرهنگ به مثابه نحوه‌ای زیستی در واقع اشاره به جنبه وحدت‌دهنده آن دارد. در این مفهوم هر فرهنگ، برحسب شکل پذیرفته‌شدن از جانب کل جامعه، موقعیت خود را نسب به دیگر فرهنگ‌ها مشخص می‌سازد. بنابراین، هویت فرهنگی جنبه نوعی ابزار ذهنی پیدا می‌کند که فرد با در اختیار داشتن آن به موقعیت خود، در گروهی که در آن زیست می‌کند، پی می‌برد و به کمک این آگاهی به تنظیم روابطش می‌پردازد.

۲. مفهوم فرهنگ

تقسیم عوامل ترکیبی فرهنگ، به دو دسته مادی و غیرمادی، می‌تواند شناختی دقیق‌تر از آن به دست دهد. این تفکیک از یک سو دستاوردهای ذهنیت انسان و فراورده کارایی تکنیکی را در بر می‌گیرد و از سوی دیگر غیرمادی است و ترکیبی الهام‌گرفته از آرمان‌ها، ارزش‌ها، تفکرات، و اعتقادات را شامل می‌شود که در قالب قواعد و آداب ظاهر می‌شوند. طرح قواعد و آداب به این شکل به معنی وجود احساسی واحد است که به تمامی جامعه سرایت می‌کند. جمعی از متخصصان در یونسکو (UNESCO)، با تعریفی جامع درباره فرهنگ، آن را «مجموعه‌ای از شناخت‌ها و نحوه‌های تفکر و کردارهایی دانسته‌اند که برای همه افراد جامعه این امکان را فراهم می‌کند تا با اتخاذ رفتاری مناسب روابطشان را با دیگران و با طبیعت تنظیم کنند» (UNESCO, 1972: 4). فرهنگ، بر اساس تعریف ارائه‌شده، به محیطی تشبیه می‌شود که عملکرد آن تنظیم رابطه فرد با دنیای خارج از اوست، عملکردی که از طریق القای ارزش‌ها صورت می‌گیرد. این جنبه‌ای است که در عین حال به نقش فرهنگ در مقام حافظ هویت نیز اشاره دارد.

۳. تعلق فرهنگی

شیوه‌های رفتاری در جامعه، که در بطن رمزهای فرهنگی آن نهفته است، مشخص‌کننده محدوده احساس تعلق به جامعه‌ای خاص و، در حلی فراتر، بیگانه‌بودن با آن است. البته

انتقال نحوه رفتار از طریق مجموعه فرهنگی همواره به معنی سلب سلیقه فردی در رفتار نیست. واقعیت چنین است که میزان پیروی از هنجارهای اجتماعی، برحسب نوع القای آن و انسجام محیط اجتماعی، متفاوت است. این انسجام به نوبه خود عمیقاً از میزان همگونی نظام ارزش‌ها و همبستگی درونی آن‌ها متأثر است. بدین ترتیب، واضح است که پذیرش و جذب ارزش‌های فرهنگی، بیش از هر چیز، با فاصله افراد از سرچشمه آن بستگی دارد. از این رو، در بطن هر مجموعه ارجاع نخست فرهنگی افراد، برحسب میزان تعلق آن‌ها، به فرهنگی است که به صورت زیرمجموعه به آن وابستگی دارند. آنچه ماهیت مجموعه فرهنگی را روشن‌تر می‌سازد تأکید بر این واقعیت است که مجموعه مزبور میراثی از گذشته به حساب می‌آید (Balandier, 1979: 69). البته چنین چیزی نباید به معنای ثابت ماندن اعتقادات و جنبه‌های رفتاری در طول زمان تعبیر شود، زیرا تغییرات در جامعه همواره تطبیق یافتن با شرایط جدید و احتیاجات محیطی نوظهور را ایجاب می‌کنند. در نتیجه، عمل بازسازی فرهنگی به‌طور پیوسته مطرح است تا آن‌جا که حتی در بعضی موارد تغییر بخشی از خصوصیات فرهنگی مرتبط با ساختار اجتماعی نیز ضرورت می‌یابد.

۴. تأثیر تغییرات بر فرهنگ

هر نوآوری فقط هنگامی به تغییر رفتاری در جامعه می‌انجامد که بر نظام ارزش‌ها اثرگذار باشد و از طریق راه‌یابی به روابط اجتماعی است که هر امر فرهنگی می‌تواند صورت هنجاری پیدا کند. بنابراین، تأثیر ارزش‌های غیر «درون‌زا» می‌تواند زمینه‌ساز بحرانی شود که از نظر هویت اجتماعی غالباً تزلزل‌آفرین است و در برابر چنین تهدیدی واکنشی در جامعه ظاهر می‌شود که اغلب به صورت احیای ارزش‌های سنتی است (Khosrokhavar, 1981: 126). بازایابی و احیای ارزش‌های سنتی در جامعه شاید شفاف‌ترین عکس‌العملی باشد که با هدف بیگانه‌ستیزی تحقق می‌یابد. پل وییی (Paul Vieille)، جامعه‌شناس فرانسوی، با نقل مورد روستاییان ایرانی، در جایگاه جامعه‌ای سنتی، بیان می‌دارد:

نحوه برخورد این مردم با عوامل فرهنگی جدید غیرقابل نفوذ باقی ماندن آن‌هاست. این روستاییان، بدون آن‌که تأثیری واقعی از تغییرات بگیرند، خود را صرفاً با نشانه‌های بیرونی آن مرتبط می‌سازند و تطبیق می‌دهند. بدین معنی که به نحوه عملکرد خود در جامعه پوششی ظاهری می‌دهند ولی در محافل خودمانی رفتار همیشگی خود را حفظ می‌کنند (Vieille, 1975: 107).

به عقیده پل ویبی این همان وفاداری به روابط سنتی است که جامعه روستایی را از پذیرش تغییرات بازمی‌دارد (همان).

برای روشن‌تر شدن نحوه تأثیرگذاری ارزش‌های دینی در پی‌ریزی شخصیت اجتماعی به این نکته اشاره می‌شود که در مراحل شکل‌گیری هویت اجتماعی، این ارزش‌ها، به ویژه در قالب آداب و تصاویر و نمادها، بر دیگر پدیده‌های اجتماعی تأثیرگذارند. در واقع، اعتقادات مشترک و مشارکت در آداب و رسوم آیینی تار و پود منسجمی پدید می‌آورند و رفتاری که بر محور این آداب نمود می‌یابد، ضمن تأثیر بر حالات و حرکات افراد، به واسطه مشارکت همگانی، شکل‌دهنده زندگی روزمره جمعی می‌شود. بدین معنی که تمامی حرکات و اعمال منطبق بر این آداب، همچنین ظاهری که افراد با آن نمایان می‌شوند، همه‌وهمه در ساخت زندگی روزمره نقشی مؤثر دارند. جنبه تکراری رفتار در زندگی روزمره، به نوعی، نفی گذشت زمان را معنی می‌دهد و از این رو با خواست استمرار وضع موجود صورت می‌گیرد. در واقع، همین تکرار است که متضمن تداوم فرهنگ و هویت اجتماعی است.

۵. فرهنگ و سبک زندگی

ژرژ بالاندیه (George Balandier)، جامعه‌شناس شهیر فرانسوی، در خصوص رفتار اجتماعی، با اشاره به گفتار و کردار ملموس و نمادین افراد و اهمیت آن در زندگی روزمره، می‌گوید: «معنای حرکات و حالات مزبور نشانه‌هایی قراردادی هستند که یادآور اریته‌ای مشترک‌اند» (Balandier, 1979).

از دیدگاه بسیاری دیگر از صاحب‌نظران چنین می‌نماید که سازوکار تداوم را باید در تار و پود همین زندگی روزمره جست‌وجو کرد؛ ریشارد هوگارت (Richard Hoggart)، جامعه‌شناس مشهور امریکایی، در کتاب معروف خود درباره فرهنگ مردمی بر این نکته تأکید می‌ورزد که در اجتماع، بر خلاف تغییرات ظاهری در وضع و حالت اقشار مردمی، نوعی تغییرناپذیری به چشم می‌خورد. او بر این نظر است: «بسیاری از پند و اندرزها، کلمات خوش‌آیند، همچنین نوع دیدگاه نسبت به نکات ظریف در زندگی، همگی دلالت بر پابرجایی حالت‌های پیشین دارند» (Hoggart, 1979: 226-227). او درباره رابطه ارزش‌ها با زندگی خانوادگی، و همچنین رابطه با مرگ، اذعان می‌دارد:

حالت‌های فردی در قبال فعالیت شغلی، نوع مسکن، نوع تن‌پوش، و به‌طور کلی هر آن‌چه با هنر زندگی کردن ارتباط دارد، جملگی، به‌طور غیرقابل‌تصور، تغییرناپذیر به نظر می‌رسند (همان).

هوگارت، در اشاره به جنبه‌های چالش‌برانگیز دخالت ارزش‌های بیگانه، این نکته را یادآور می‌شود که تأثیرگذاری بر حسب تعلق طبقاتی متفاوت است، به‌صورتی که در برابر اقشاری که به‌آسانی پذیرای تغییرات نیستند، بخش دیگری از جامعه، به سبب شناختی که از فرهنگ غربی دارد، از توان تطبیق‌پذیری زیادی برخوردار است (همان).

در بررسی دیگر عملکردهای فرهنگ روزمره می‌توان به نقش تنظیم‌کننده آن اشاره کرد که به‌مثابه مجموعه‌ای، بدون در کار بودن تشکیلات و برنامه‌ریزی خاص و فقط به مدد انسجام درونی عمیق، روابط اجتماعی را به‌نحوی در برابر عوامل تأثیرگذار بیرونی مجهز می‌سازد. این شکل از ظرفیت تطبیق‌پذیری فرهنگ را می‌توان حاصل سازوکاری دانست که از طریق آن افراد ایفای نقش می‌کنند. سازوکار مزبور را می‌توان در تفاوتی مشاهده کرد که فرد در گویش خود بر حسب مورد به کار می‌برد. در واقع، دوگانگی در نحوه بیان و سخن‌گویی به معنی تغییر گویش بر حسب موقعیت است. بدین معنی که، با هدف اجتناب از هر نوع تنش احتمالی، در نحوه گفتار تغییر به عمل می‌آید. مثال مناسب در این‌باره ایجاد دو حالت در گفتار است که یکی مستقیم و دیگری غیرمستقیم است. حالت اول حکایت از برخورد مستقیم یا رودررو دارد که محتوای کلامی آن تقریباً از پیش ساخته و پرداخته است؛ این نوع گفتار غالباً تطبیق‌خود را با الزامات اخلاقی و ملاحظات سیاسی هدف قرار می‌دهد. دیگری گفتاری خودانگیخته و برخاسته از درون است که برای بیان عادات فرهنگی واقعی و صمیمی به کار برده می‌شود (Maffesoli: 1979, 77). در واقع، اتخاذ حالت‌های متفاوت بر حسب هر موقعیت به معنی ارجاع به همین هنجار تفاوت‌گذاری است که جنبه فرهنگی آن به‌وضوح مشهود است. قائل‌شدن به چنین تفاوتی به‌خوبی نشان‌دهنده آن است که افراد از نظر هویتی افق‌های چندگانه‌ای را در نظر دارند، امری که به معنای چندبُعدی بودن این پدیده است؛ همین ویژگی است که تطبیق‌پذیری فردی با جنبه‌های متفاوت فعالیت‌های اجتماعی و وابستگی‌های بین فردی، گروهی، و ملی را میسر می‌سازد، امری که خود مشخص‌کننده بستگی تام دامنه هویت اجتماعی با وسعت میدان اجتماعی-فرهنگی است. با این حال، راه‌یابی ارزش‌های جدید به نظام فرهنگی جامعه، به سبب تداخلی که میان دو فرهنگ صورت می‌گیرد، تشخیص

میان مفهوم «من» و «دیگری» را با مشکل روبه‌رو می‌سازد. البته چنین پیشامدی الزاماً به معنی اختلال در تداوم نظام فرهنگی نیست؛ زیرا عملکرد نظام فقط زمانی مختل می‌شود که دخالتِ هنجار جدید و وابستگی متقابل و همگونی عوامل تشکیل‌دهنده آن را دچار وقفه سازد. نمونه بارز این حالت جوامعی‌اند که در دوره‌ای طولانی به صورت مستعمره اداره می‌شده‌اند؛ زیرا خواسته مردم آن سرزمین‌ها، چه قبل و چه بعد از استقلال، بیش از هر چیز ماهیتی فرهنگی داشته است و در هر دو حالت تمایل شدیدی نسبت به بازگشت به نظام فرهنگی پیشین وجود دارد. اما دوگانگی حاصل از تداخل ارزش‌های جدید و قدیم، طی دوره استعماری، رهایی از خودبیگانگی فرهنگی را با مشکل روبه‌رو ساخته است، بدین معنی که بازسازی آنچه که قبل از دوره استعماری معمول بوده است بدون به‌عاریت گرفتن پاره‌ای از ویژگی‌های فرهنگ استعماری امکان‌پذیر نیست. حاصل آن که خواست بازگشت به اصالت فرهنگی، با تأثیرات برجای‌مانده از دوره اشغال، حالتی آرمانی پیدا می‌کند، به ویژه آن‌که غالباً قشر روشن‌فکر، که از نظر محتوایی نظریه‌پرداز چنین بازگشتی است، قشری است که، به سبب نوع آموزش دریافتی، بیش از اقشار دیگر تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار می‌گیرد و به‌رغم ذهنیت انتقادی، و برخورداری از زمینه لازم برای به‌چالش کشیدن موضوع‌های اجتماعی، رسیدن به جامعه‌ای را مدنظر دارد که متأثر از دوره فرهنگ‌پذیری است و، درواقع، برای مقابله با استعمار از همان شیوه فکری استعمارگران الهام می‌گیرد.

۶. هویت جمعی

سخن گفتن از فرهنگ، به سبب درآمیختن دو مفهوم فرهنگ و هویت، به معنای صحبت از هویت است. از این رو، هویت همانند فرهنگ دامنه‌ای را دربر می‌گیرد که، نسبت به دوری و نزدیکی از سرمنشأ، از آنچه کم‌وبیش عینی است به سوی مجموعه‌ای وسیع‌تر می‌رود که ماهیت ذهنی آن بیش‌تر مشهود است. بنابراین، می‌شود هویت جمعی را به پهنه گسترده‌ای تشبیه کرد که، با فاصله گرفتن از ویژگی‌های پاره‌فرهنگ، به زمینه مشترکی می‌رسد که از آن با عنوان ملی یاد می‌شود.

هویت ملی در میان هویت‌های دیگر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا همواره بر پایداری سرزمینی تأکید می‌کند که در آن ریشه دارد. از آن‌جا که هویت ملی زیربنای بسیاری از آگاهی‌ها در جامعه است حدود و ثغور و مرزبندی مشخصی را مشخص

می‌سازد که منشأ و اساس تفاوت خود با دیگری است. به این ترتیب، می‌توان هویت ملی را احساس تعلق به سرزمین خاصی دانست که می‌تواند زمینه‌ساز شکل وسیع مردم آن سرزمین، اعم از هر نوع تعلق اجتماعی، شود و با برجسته‌ساختن ارزش‌ها و گذشته‌آبا و اجدادی، که ریشه در خاک دارد، می‌شود تمامی افراد سرزمین را نسبت به ویژگی‌های مشترک آگاه ساخت. در واقع، با اهمیت‌یافتن وفاداری به گذشته است که انسجام بیش‌تری در جامعه پدید می‌آید و اراده مردم برای زندگی با یک‌دیگر قوت می‌یابد. در عین حال، باید در نظر داشت که طیف وسیع هویت موجب تعادل ناپایدار آن می‌شود و آن را دست‌خوش تغییر و تحولی می‌سازد که، میان آن‌چه از هم جدا می‌سازد و آن‌چه به هم پیوند می‌دهد، پیوسته در حال نوسان است (Camilleri, 1980: 334).

۷. فرهنگ در فرایند جهانی‌شدن

در عصر حاضر، با گسترش روزافزون نظام اقتصادی مدرن، در فرایند جهانی‌شدن سعی در اشاعه فرهنگی می‌شود که، از طریق نوعی ادغام و همگونی‌سازی، در پی گسترش ارزش‌های واحدی در جهان است. فرهنگ مزبور، با عنوان «فرهنگ جهانی»، از عناصر و اجزایی تشکیل شده که متعلق به فرهنگ فراگیر غربی است (Friedman, 1994: 196). این امر، که نوعی «تهاجم فرهنگی» به حساب می‌آید، توجه هرچه بیش‌تر غالب کشورها را به حفظ ویژگی‌های ملی معطوف داشته است. در این شرایط مهیاساختن افراد جامعه، از طریق آگاه‌ساختن آن‌ها نسبت به ارزش‌های ملی، به معنی مقابله با نفوذ ارزش‌های غربی است، زیرا تقویت فرهنگ سرزمینی در ذهن افراد، بیش از هرچیز، به تحکیم همبستگی جامعه کمک می‌کند و به‌طور وسیعی مانع اختلالات فرهنگی و بحران‌های هویتی می‌شود. این آگاهی به جامعه امکان خواهد داد، تا با انباشت و تجمع نیروهای خود در برابر تهدید نیروهای جهانی، درصدد حمایت از هر آن‌چه برآید که به صورت مشترک دارد. در این راستا، هرگز نباید زبان رسانه‌ای جهان، به بهانه زمینه گسترش آن، به‌مثابه زبان برتر پذیرفته شود؛ این اشتباهی است که طی آن جنبه‌های تجسمی و بار عاطفی زبان مادری، و نقش آن به‌منزله مجموعه‌ای از شاخص‌های فرهنگی، از نظر دور می‌ماند. زبان بومی، در هر دو مورد یادشده، از نظر هویتی از جایگاهی خاص برخوردار است. در واقع، زبان هر سرزمین فقط تنوعی گفتاری به حساب نمی‌آید، بلکه در حالت‌های بسیاری بیان‌کننده غالب شاخص‌های فرهنگی است. از این رو، نمی‌توان آن را فقط به‌مثابه

عاملی در میان دیگر عوامل تلقی کرد؛ زیرا، به واسطه دامنه وسیع خود، می‌تواند نماد نیروی محرکه پدیده هویت نیز باشد.

۸. نتیجه‌گیری

پویایی مجموعه فرهنگی به جنبه سیال آن اشاره دارد، بدین معنی که فرهنگ بی‌وقفه از گذشته به سوی آینده جریان دارد. از این رو، با گذشت زمان به غنای آن افزوده می‌شود و ریشه سرزمین عمیق‌تری می‌یابد.

هرچند ارتباط داشتن خطوط اصلی هر فرهنگ با دوره‌های پیشین، و وجود و حضور اعتقادات و شیوه‌های عملکردی در بطن آن، آن را به میراثی از گذشته بدل می‌کند اما، به سبب آن‌چه در طول زمان بر جامعه حادث می‌شود، تداوم اعتقادات و جنبه‌های رفتاری همواره با برخی تغییرات محتوایی روبه‌رو است. به این معنی که در هر مرحله بازسازی خلاقیتی پدید می‌آید که وسیله تطبیق با شرایط محیطی و احتیاجات نوظهور می‌شود؛ در قبال تغییرات اجتماعی، به‌ضرورت، بخشی از خصوصیات فرهنگی مرتبط با ساختار اجتماعی تغییر می‌یابد و هرگاه موضوع وارد شدن ارزش‌های فرهنگی بیگانه مطرح باشد، چنان‌چه تغییر حاصل از آن با نیازهای اقشار مختلف جامعه هماهنگی نداشته باشد، میان ویژگی‌های قدیم و جدید برخورد پدید می‌آید. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که وارد شدن ارزش جدید فقط در صورتی تغییر رفتاری پدید می‌آورد که تأثیر آن بر نظام ارزش‌ها مشهود باشد و امر فرهنگی جدید فقط به شرط رسوخ در روابط اجتماعی می‌تواند صورت‌هنجاری پیدا کند.

خودداری از پذیرش تغییرات «برون‌زا»، که بیش از همه در جوامع سنتی مشاهده می‌شود، بیش از هرچیز به سبب هراس از تأثیر ارزش‌های بیگانه بر هویت اجتماعی است که تهدید به حساب می‌آیند.

بازیابی و اعتبار بیش‌تر بخشیدن به ارزش‌های دیرین، در این شرایط، به معنی عکس‌العمل در برابر هر نوع تغییری است که می‌تواند بحران هویتی در پی داشته باشد. البته روشن است که نوع واکنش به ارزش‌های بیگانه در تمام سطوح جامعه یکسان نیست؛ زیرا وابستگی به ارزش‌ها و به‌کارگیری آن‌ها، به نسبت تعلق اجتماعی افراد، کاملاً متفاوت است و هم‌تراز و یکسان تصور کردن همه آن‌ها نفی هر نوع ساخت طبقاتی و به تبع آن نفی تمامی ارزش‌هاست.

واکنش دفاعی جامعه سنتی در قبال ارزش‌های بیگانه حول عرصه مشترکی است که بیش از هر چیز رفتاری مشابه را پدید می‌آورد که تکرار آن میان افراد جامعه، در زندگی روزمره، شناسایی هرچه بیش‌تر میان آن‌ها را موجب می‌شود. تأثیر پدیده دین، از این منظر، احساس تعلقی است که به سبب اعتقاد مشترک، رفتاری بر محور آداب آئینی را معمول می‌سازد و از آن طریق مجموعه عملکردی مشترک را مهیا می‌سازد که در برابر رخنه ارزش‌های بیگانه مانع ایجاد می‌کند.

منابع

- Balandier, Georges (1979). 'Enseignement et formation de la conscience nationale en Republique populaire de congo', *thèse de troisieme cycle*, université Paris V.
- Camilleri, Carmel (1980). 'Identité et changements, point de vue d'ensemble', *Identités collectives et changements sociaux*, Toulouse.
- Friedman, J. (1994). *Culture Identity and Global Process*, London: Sage.
- Hoogart, R. (1979). *La conquête du present*, Paris: P.U.F.
- Khosrokhavar, Farhad (1981). 'La rupture des alliance', *Revue Peoples Méditerranéens*, Janvier-mars.
- Maffesoli, Michel (1979). *La conquête du présent*, Paris: P.U.F.
- UNESCO (1972). 'Réunion d'expert sur les notions de race, d'identité et de dignité', *la société plural*, Paris, 3-7 Juillet, 1972.
- Vieille, Paul (1975). *La féodalité et l'Etat en Iran*, Paris: Anthropos.